

مستطاب

رساله از...

مستطاب

سرپرست

۱۱

۲۶

نزدان

این رساله در سال ۱۳۳۳ به وسیله داکتر عبد الرحمن محمودی در سلول مرگبار زندان نگاشته شده است .

انتشار آثار پر بار و گرانمایه داکتر عبد الرحمن محمودی بویژه در شرایطی که گروه بهمه اصطلاح " انتقادیون " ^{با برآورد} سفسطه امیز خویش میخواهند سیمای این انقلابی-ستون را به تیره ترین رنگها بیالایند و بصوی اولجن بپاشند - از نیازمندی های مردم این جنبش است .

بر روشنفکران انقلابی مهن پرستان و ازادیخواهان راستین است تا این نبشته را در پیوند با ارزیابی که جریده شعله جاوید از شخصیت داکتر محمودی فقید به عمل آورده مورد - بررسی و مطالعه قرار دهند تا اشکار گردد که چگونه این گروه عبارت پر داز با هرزه درائی-خاصی در تلاشند تا بر اتکاء برجانبی از فعالیت اجتماعی داکتر محمودی این عقاب بلند پرواز انقلابی را بسطح یک لیبرال و مشروطه خواه متعارف تنزل دهند .

سطوری را که اکنون مینویسم چندین روز اولتر به تاریخ ۱۳۳۳/۱۱/۲۶ نوشته بودم اما تحول حوادث زندان دیدنها شمر و غوغا حمله وحشیانه پولیسهای سوار مانند کرک کرسنه و سر ما زده به سوی یلگومه بی دفاع حمله عجلانه و دست پاچگی بی منطق بی علت آنها مانند یک داره دزد مرا مجبور کرد آنها را پاره کنم و بسوزانم و با تاه ثور در دناکی رود آنها را بدرقه نمایم و اینک اصل مطلب :

شب ۱۳۳۳/۱۱/۲۱ تب شدیدی (تقریباً ۴۰ درجه سانتی گراد) داشتم آرام و قرار از من سلب شده بود چون ماهی که به روی تابه گرم قرار داده شده باشد در تب و تاب بودم صدای قلبم که گوشتی مانند یک سوار چیر * عجله دارد به هر سرعتی که ممکن است خود را به منزل رساند و زدی که فکر میکند و سعی دارد به هر قیمتی است خود را از عواقب بسیار شوم که در انتظار اوست نجات بخشد هی سریعتر و شدیدتر شده میرفت مرا سخت عذاب میکرد چه لحظات دردناک که صدای تقاتق قلب انسان را ازار دهد و بد هشت افکند هنوز سرد نشده بودم و مانند زن ناتوان می کس که یک و تنها در دشتی افتاده و صدای اسپ و ضربات متوالی سمهای آن از نزدیک شدن رهنمی که به وی حکایه کند و او را به وحشت افکند بر خود می لرزیدم و می فهمیدم که تب هنوز هم می خواهد بالاتر برود در همین حال اضطراب و بیقراری و تب و تاب دلمغم صحنه محاوره دردناک قرار گرفته و یا بهتر است بگویم احساس میکردم که دلمغم صحنه یک مبارزه گردیده و هر قدر سعی میکردم نمیتوانستم خود را از چنگ این مبارزه فکری نجات دهم . آه که دماغ بشر که عالیترین و مکملترین محصول ارتقاء ماده در طبیعت است چه قدرتهای بزرگی در خود نهفته دارد . بلکه اکنون ۱۳۳۳/۱۱/۲۶ دستم توان گرفتن قلم را پیدا کرده و با آنکه می لرزد باز هم ترسیم افکارم بر صفحه کلفذ قادر است می خواهم آن مبارزه فکری را که در آن شب - شبی درد و بی قراری و اضطراب که مرتباً دلمغم را صحنه تظاهر و تجلی خود قرار داده بود بر صفحه کلفذ تصویر نمایم احساس میکنم که بشر محصول عالیترین ارتقاء و انتخاب برجسته طبیعت تا چه پایه توانا و قادر به همه چیز بوده است و چه سان قرن ها در اثر القاءات زشت مرتجعین به صاعقه خوف و امید گمراه و همین عوامل و یک عده متفکرین مرتجع و استثمار کنندگان ساحه فکری گیتی چه سان او را سرگردان ساخته و برای قوانینی که از شرح و ادراک آن عاجز بوده و از تفسیر جنونهای طبیعت که زاده قوانین مسلمه اند مثل (رعد و برق سیل و حریق آتشفشان و زلزله) که او را - می لرزانید - علی خلق و خدایانی ایجاد و سپس به فکر خود ویا به عقیده مرتجعین در اثر ارتقاء فکر بشری ؟) برای کائنات فقط یک علت واحد ویا علت العلل ویا فعال مایشا خلق نموده و بیجا و بی جهت در قبال این افکار مخلوقه خود عمر ها به سجده افتاده کریمه وزاری کرده همه چیز و حتی اولاد -

* پسته رسان پنجاه سال قبل را در افغانستان کوپند که توسط سواری اسپ پسته را انتقال میداد

عزیز خود را قربان نموده و صیقل می‌دهد ولی باز هم با خون سردی غیر مستشعر طبیعت مواجه شده و میشوند .
بالاخره بشر در اثر احیای تجدید فلسفه مادی (که اولاً هم در فلسفه مادی و مرتجعین مانند
ارسطو که خادم دربار و فلسفه مرتجعانه علمی کماکان و منکر ارتقا و قوای بشری است ... سبق
بود) یک کمی به خود آمده و علم به صورت هویدا به او ثابت نمود که (آنچه خود داشت زیبگانه
نمنا میکرد) این قوه جلیل و بزرگ که خالق جلال همه عقده ها و اسرار گیتی است در وجود خود در
دل هر اتم و ذره وجود شرا میسازد تعبیه شده و عالیترین محصول قوانین طبیعت و ارتقا و مخلوق -
منتخب طبیعت ایده مطلق و همه چیز بوده و این خودش است که با نیست اسرار و رموز قوانین طبیعت
را آشکار ساخته و کائنات را که معلول هزاران علل و یا هر اثر پدید آمده در کائنات معلول یک علت -
و یا زاده یک قانون طبیعت است مورد مطالعه قرار داده و دیگر از جنونهای دهشتناک طبیعت نه فقط
نهراسیده بلکه آنها را در دارالتجارب عمل نشان داده و گویا بالاخره اعجاز ماده و انرژی را که طبیعت
و همه قوانین او ، وجود بشر با قوانین ارتقائی او ، محصله و مخلوق آن اند به گیتی ثابت و معمای اسرار
انگیز و اعجاز ساحرانچه مرتجعین را از بین برده و نه فقط خود را با تعلق (دعا) و نذر و قربان (رشوه) و گریه
وزاری و بمخاک افتادن آنها به مخلوقات دست و فکر خود بیش از این دلیل و مسخره ساخته بلکه بالاخره
ایده مطلق و مسلم خود را در گیتی اثبات و همان قوای طبیعت را که امروز با تجلی شان بر خورد می‌لرزید
رام و مطیع خود ساخته و آنها را برای رفاه و سعادت خود استخدام کند بلی بشر و مخصوصاً دماغ بشر که
عالیترین محصول ارتقا و هجروی و ماده است عظمت و جلالی دارد که به قدر کائنات بزرگ است و با اینکه
تازه از قید و بند ارتجاع (دین فلسفه و فلسفه با فان ایده الیست - عادات و اخلاق و رسوم اجتماعی که
بیشتر محصول القات زشت ستیزان و استثمارگران و اعتیاد است) نجات یافته با هم قدرت عظیم الشان
خود را افتابی ساخته و در مدت قلیلی بنیاد کاخ فرسوده و متزلزل اسرار پرستی و ایده الیستی را ویران
ساخته است . اثر ما به عقب ماندگی گیتی در هر ساحه نظر افکنده و علت حقیقی انوا منتشر سازیم
خیانت فلسفه ایده الیستی و غیوری را که مرتجعین سیاسی و دینی (که شریک صمیمی هم اند) بر بشریت
وارد ساخته و از انکشاف محصولات دماغ بشر برای قرن‌ها مانع شده اند در صورت هویدا مشاهده و خوب
ادراک مینمائیم که حامیان این فلسفه که ضامن استثمار و گمراهی و سرگردانی بشریت اند نه تنها امروز به
بشریت خیانت کرده بلکه به نسل های آینده نیز خیانت بزرگی نموده اند . و آنها را از محصول فکری توده -
های بشری محروم ساخته و عقب ماندگی و بدختی و تیره روزی آنها کمک میکند . دین و فلسفه ایده الیستی خادم
استثمار و حامی جهل و بی علمی در گیتی بوده و طبعاً جهالت تمام زشتی ها را باز آورده و گویا علت
حقیقی همه زشتی ها در گیتی استثمار سرمایه داری و استبداد یک مشت دزدان اجتماعی است که
و دین و ایده الیسم و فلسفه ایده الیستی و فلسفه را برای مقاصد شوم خود & جبر ساخته و آنها
را به حیث خدام با وفای خود برای تصمیم جهالت و در نتیجه سرکوبی و استثمار بی شرمانه توده ها استخدام
میکند .

اینک جریان مبارزه را که در دماغ انهم در عالم بیقراری و اضطراب و نا ارامی در جریان بود و کوشی
مرتبا بر صحایف ضبطیه آخذه های دماغی حجرات دماغی اند ثبت میشد با نون قلم بر صفحه کتف

آورده و با عبارت دیگر این جریان خاموشی دلتی را که در جامه کلمات و الفاظ تجلی بخشیده و نشان میدهد که بشر در همه حال در هر وضع و هر جا به همه چیز قادر است ضعف و ناتوانی که بعضی افراد بشر از آن حرف میزنند محصول القاهات شوم و آثار خائنانانه است که برای قرنهای بشر را آسیر و اله دست خود ساخته و او را فاقد همه چیز مجبور و محکوم و مضطر جلوه داده است. بشر از ایده های مطلق توانائی که فکر خودش خلق کرده است خود را در قبال آنها مجبور و محکوم و ناجیز شناخته بوسی تواناتر و عالیتر دیده چون در دوره زینه ارتقاء قرار داشته و عالیترین منتخب محصول طبیعت است پس خود ایده مطلق و فعال مایشا گیتی بوده و حق دارد از طبیعت معلم اولیه خود تقلید و قوانین مسلمه او را به نفع خود استخدام و حق حکمرانی مسلم خود را برگیتی اثبات نماید.

اکنون شروع و تمحید فوق و مناظره دیالوک اتی را که با همه سعی و کوشش نمیتوانستیم خود را از چنگ آن نجات دهیم بار دیگر نوشته و بر ستکران که محصول تحریر چندین ساعت را بر باد داده اند لعنت میفرستم.

.....

.....

.

من - از من چه می‌خواهی ؟ میبینی که من در چه حالم آخر مرا قرار و آرام بگذار. آخر من ضعیف و ناتوانم.

ناشناس - چه حرف بی معنی مگر نیدانی که قرار و آرام در قاموس کائنات وجود ندارد قرار و آرام معادل با مرک است حرکت و جنبش قاموس طبیعت است طبیعت خالق حیات است و مرک را نمیشناسد.

من - آخر من در چه حالم به من چه ربطی دارد ؟

ناشناس - ضعیف و ناتوانی در قاموس طبیعت وجود ندارد آنکه ضعیف و ناتوان است حق زندگی ندارد و من با مرک سروکار ندارم.

من - مگر میبینی که این فرصت مساعد برای مباحثه نیست - . درجه سانی کراد تب برای من - زیاد است. روزگاری است که این حملات دردناک مرا خسته ساخته اند آخر هر کاری از خود وقت مساعدی میخواه.

ناشناس - باز هم جهالت و بیخبری فرصت مساعد و وقت مساعد خستگی و تب جانم گفتم که قاموس - فطرت عبارت از جنبش و حرکت است و زمان به سیر خود ادامه داده و به این کلمات زشت به استهزا مینگرد زمان دشمن فرصت و وقت است.

زمان در سیر عنودانه و خونسرد خود در هر ثانیه وقت و فرصت را از من سلب میکند و آنچه را از ما دزدیده هیچگاه به ما برنمیگرداند خسته گی و تب عذرها ی لنگ است. انسان در هر وقت و هر موقع قادر و توانا است - خواب و خیال در آینده معدوم است ماضی با آنکه دیوان حقایق مثبت است حال در اختیار ما است که ازان باثبات برای امروز و فردا استفاده نمائیم ثروت حقیقی ما همین توانائی حاضر است. من - (با اضطراب به پهلوی دیگر افتاده و میل دارم به این وسیله از این مبارزه باطنی نجات یابم) باز هم مرا به حال خودم نمیگذاری ؟ مگر در فکر و عمل خود آزاد نیستم ؟ من میل ندارم درین حال با تو صحبت کنم ولو با تو موافقم.

ناشناس - (خنده استهزا) چه کلمات زشت و ارتجاعی ازادی فکر و عمل (موافقت با من ، میدانی که این کلمات مطمئن و ابله و فریبا را کی و چه وقت خلق کرده اند ؟ اینها را انهاییکه دست به استثمار بشر زده اند به حیث دامن و دانه استخدام نموده و مردمان ابله و بیخبر را توسط آن فریفته اند - ازادی فکر و عمل ! مگر تو مانند صد ها هزار عوالم حیه دیگر تابع محیط تابع عوامل حاکمه محیط و محصول محیط نیستی ؟ پس چطور ازادی فکر و عمل حرف میزنی ؟ فقط منتهااتی که از محیط به وجودت وارد میشود خط مشی فکر و عمل ترا خلق میکند اما تو با ازهم مجبور و محکوم محیط نیستی و به - اطاعت از قوانین طبیعت و به طبع آنها آزادانه میتوانی زیست کنی ؟ اما ازادی فکر و عمل در اجتماع که به سر میبری به جز دامن مکر و فریب چیز دیگری نیست ترا به قوانین زشت اجتماع قوانین مزخرف و بی معنی و مفهوم ... دینی و متضاد با علم و عقل با ادات و رسوم زشت اسیر و برده ساخته اند - ولی باز هم ازادی فکر و عمل حرف زدن - بلی تو مانند هزار ها ملیون رنجبر در فکر و عمل خود به این معنی ازادی

که ازادانه خود را برای استثمار و فروش در بازار عرضه میکنی و مانند دواب ازادانه در اختیار آقا یان و با آران خود بگذاری بلی ! موقعیت حقیقی هر فرد در جامعه بشری فقط به واسطهٔ مناسبت او و وسایط تولید و تولید تعیین شده و آنکه مالک آنهاست آقا و آنهاست که او را محروم اند برده و اسیر اند فلذا کلمات مذکوره در قاموس سرمایه داری و ارتجاع به جز دای رنگین ریا تظاهر و فریب چیز دیگری نبوده و مفهوم ازادی فقط و فقط همانست که سرمایه دار ازادانه بتواند کارگران طرف احتیاج خود را از بازار مانند هزاران متاع دیگر خریداری نماید اما تو با آنکه با زبان موافقت خود را با من اظهار میکنی آیا چنین ازادی فکرو عمل را مراعات داری؟ اما حقیقت ازادی به جز تابع و مطیع قانون بودن و در طبیعت متابعت و تقلید و استفاده از قوانین طبیعی و در اجتماع مستعمران مخلق و مطابعت قوانین صنفی "طبقاتی" چیز دیگریست؟ بلی حفظ ازادی فکرو عمل در اطاعت و بندگی بنوانین است که توده های بشری با همه قدرت حاکمه خود برای تعمیم منافع و سلطه خود خلق کرده اند . پس تو و یک فرد زنده و مولود و تابع قوانین و عوامل محیطی و اجتماعی (موجود خود) هستی میل داری و یا نداری بایست با این مناظره تن دهی .

من - با غضب و اه اسف آخر فعال مایشائی چیست؟ درست است که گفته های من علماء بی مورد و خطاست اما باز هم يك مناظره علمی شروطی بکار دارد و من که تاکنون ترا خوب نشناخته ام و نمیدانم که جناب عالی با لهجه استهزا امیز تمنا دارند که محاوره ام نیز علمی باشد فقط به اساس جاری با تو - صحبت کرده و درین فکر نبوده ام که بنده توبه حیث منقد گفتار کلماتم را تحلیل کرده و بر من حکم مرجع میدهی ناشناس - خنده استهزا امیز (طویل) باز هم همان کلمات ارتجاعی و زشت فعال مایشاء منوط عدم شناخت من بلی بلی ! اگر تو و امثال توبه خود آمده و مرا بشناسی همه چیز سهل میشود هیچ چیز را - نمیشناسید اما وقتی که علماء ارتجاع و مرجع بودند ثابت شد به غضب شده و مرا استهزا میکنی بگو ببینم مراد از کلمه فعال مایشاء چیست؟ قبلاً به تونگتم که مرجعین برای ستر و اختفای علمی و جهالت و بیخبری خود برای کائنات که مولود علل بسیار عدیده است يك علت العلل تراشیده و همینکه نتوانسته اند علت غائی و منطقی يك حادثه و قانون جهان را بفهمند کار خود را سهلتر ساخته و انرا روحی و حیاتی خوانده و به علت العلل عطف میکند . همین علت العلل و علت وحیده تمام حوادث طبیعت را مرجعین به نامهای فعال مایشاء و فعال ما برید خوانده و برای آنکه اوصاف و صفات تراشیده و وضع کرده اند که به هیچ عقل و منطقی موافق نبوده و از افسانه های اطفال هم مضحك تر است . گمان میکنم از همان فعال مایشاء حرف میزنی که موجود است و وجود ندارد . (خنده طویل و استهزا امیز) چقدر مضحك بی منطق و مرجعانه موجود است ولی وجود ندارد؟ تو که برای مناظره علمی شرط وقت فرصت ساعت وجه با میطلبی آخر چطور میتوانی این کلمات ارتجاعی را به من نسبت داده و بلی ز اگر ترا مرجع بخوانم غضبناک گردی ! بگو معتقد بودن به عقاید و افکار ارتجاعی مضحك نیست؟ مگر نمیدانی که اساس کائنات بر ماده استوار بوده و از نقطه نظر علم در کائنات به جز ماده و انرژی چیز دیگر وجود نداشته و تنها در اثر موافقت زمان و مکان رطوبت و حرارت و تراشق ترکیب عناصر ماده حیاتی به وجود آمده و طوریکه علماء معتقد اند این ماده يك صفت غرائی داشته و سپر به طبع يك عدم قوانین فیزیکی - کیمیاوی - قانون ارتقاء ماده - ارتقاء با انتخاب طبیعت

قانون توافق با محیط (ادیتاسیون) و مبارزه برای بقا، ماده حیاتی اولیه مدارج ارتقائی را پیموده و -
بالاخره انسان به محیط عالیترین و مکملترین محصول این ارتقا به وجود آمده است - پس توای مخلوق
و انتخابی طبیعت که اکنون از ضعف، ناتوانی، خسته گی و فرصت و موقع حرف میزنی محصول یک سلسله
قوانین طبیعت هستی که در طی میلیون ها سال برگیتی حکم فرما بوده و چون در ذروه و معراج ارتقا
واصل شده ای حق داری خود را فعال مایشاء خوانده و از قوانین طبیعت برای رفا و سعادت خود استفاده
و استعداد نمائی - این فعال مایشائی تویی ولی روزگار نیست که تو میلیون ها امثال تو خود را ذلیل
و رسوا ساخته و در قبال زمین و آسمان (فضای لایتناهی) که مانند تو مخلوق قوانین طبیعت اند
به سجده افتاده اند و گریه وزاری مینمایند . بگو ببینم مراد از نسبت دادن فعال مایشاء به من ، همان
فکر ارتجاعی بود یا این فکر اخیر مرقی ، (با تا، ثر اندوه) یوسف مصر معانی تویی - آخر ز چرونی
میکنی عمر کرانمایه - تلف در چاهی
من - ببخشید چون من نمیتوانم خود را از دست نجات دهم ناچارم با همه بیقراری و تب و تاب با آنکه
در اثرب تب و سوزم به این مناظره تن در دهم اعتراض میکنم من مکرراً یک سلسله کلماتی مرتجعه را استعما
ل میکنم - تو هم باید بدانی که عرف و عادات یک قوه بسیار بزرگی بوده و چون یک عده کلمات اکنون در ترکیب
زبان همه کس جاری میشود بی آنکه شخص ملتفت معانی اساسی آنها باشد . بلی ! من از خطاب کلمات
فعال مایشاء به تو همان مفهوم بود که مرتجعین آنها اندام میکنند ولی باز هم میگویم که من تماماً با تو موافقت
داشته و با این عقاید زشت و بی منطق و مردود در عالم علم معتقد نیستم خوب است اکنون خودت را
به من معرفی کنی !

نا شناس - باز هم جهالت و بیخبری باز هم پابندی به ارتجاع میدانی که انسان تا زمانیکه اسیر عرف و عادات
زشت و خرافاتی است برده و غلام است تا زمانیکه قدرت نجات خود را از عرف و عادات کهنه نیابد -
نمیتواند حق زندگی خود را ثابت کند فقط آنهاییکه از قید اسارت و بند عرف و عادات کهنه خود را نجات
میدهد میتواند سر نوشت خود را به دست گیرد و مقدرات خود را تعیین نماید و سعادت امروز و فردای
خود را تا، مین نماید . من بسیار متحیرم (خنده استهزا) که چگونه استبداد عقل و ذکا، شما را از همه
چیز غافل و بیخبر بار آورده است از یک طرف با من لاف موافقت میزنی و از جانب دیگر مرا نیشناسی ایما
سالها هزارها مصائب را از همین ناحیه جهالت خود نکشیده ای ؟ آیا در ظرف این دو قرن اخیر
همه کس مانند تو یا کسانی که بکلی نیشناخت موافقت نکرده و یا به عباره دیگر دست خود را بدست دشمنان
خود و دشمنان صنف خود نداده - ؟ و کوئی توسل تیشه که به بیخ خود ضربه میزند دست نداده است ؟
جانم ! در صورتیکه مرا نیشناسی دعوی موافقت میکنی آخر تا به کی جهالت تا چند خواب و غفلت ؟ تا
کی فریب خوردن به چند لفظ بی معنی ؟ اولتر از همه چیز همینکه میخواهی دست خود را به کسی داده
و سر نوشت امروز و فردای خود را به او بسپاری باید خوب او را بشناسی و بدانی که کدام صنف (طبقه)
است و پس قبلاً گفتم و اینرا هم میدانی که فقط نسبت و رابطه مردم به وساطت تولید و تولید موقعیت هر صنف
را در اجتماع تعیین میکند - یعنی آنکه تولید را بدست دارد اقا است با قوه (مادی) که به دست دارد
حکومت را به میل خود میچرخاند گویا قانون و اراده دولت را برای مفاد خود وضع کرده و بکلی موقع نمیدهد
دسته محروم (غلامها) از کوچکترین حق استفاده نمایند پس همینکه با یک شخص روبرو شدی و چند حرف

ولو از روی ربا هم گفته باشد از او شنیدی - نباید فوراً باید موافقت خود را اظهار نمایی - موافقت و اتحاد و محبت فقط و فقط با کسانی ممکن است که از یک صنف (طبقه) بوده و مثلاً بی نوایان اسیر محروم فقط با همصنفان خود دوست و موافق شده می‌تواند / و هیچگاه یک نفر از صنف اشراف و سرمایه‌دار با مردم رنج‌بر دوست نشده و نخواهد شد . زیرا مفاد چنین کار را تقاضا نمی‌کند پس در حالیکه مرا نشناخته و نمیدانی که کیستم و به کدام صنف تعلق دارم : چگونه موافقت خود را با من اظهار میکنی ؟ من که یک عده - حقایق را برای روشن مینازم مرا با استهزا (فعال می‌باشی) و مایرید میخوانی ؟ اگر بگویم مرتجع بوده و افکار ارتجاعی داری میرنجی و مرا توهین میکنی - آیا در طی گفته بالا مرا نشناخته و از هویت من سوال میکنی ؟

من - من قبلاً به خطای خود اعتراف کردم - درست است که بزرگترین خطا در عالم سیاست همانا موافقت قبل از وقت و پیش از شناختن شخص در ساخته عمل است . من ازین رویه خود زیان بزرگی هم - دیده‌ام ولی از همه اولتر برای شناختن اشخاص داشتن شعور صنفی لازم است انهاییکه از صنف رنج‌بر نیستند نمیشود با آنها با چند لاف و گزاف اعتماد نمود - بلکه امتحان های عدیده شان به خلق لازم است . شعور صنفی (شعور طبقاتی) رهنمای بزرگی برای افراد صنف خلق در مبارزات - بلی امروز به جز با شعور صنفی در بین توده ها خلق و شناساندن دوست و دشمن با آنها نه تنها مبارزات سیاسی بلکه حیات واقعی امکان دارد . اکنون بر میگردم به هویت تو البته تو ایده مطلق فعال می‌باشی و مایرید نیستی زیرا در گفتار بالا علت خلق این فکر ارتجاعی را به خوف و امید و استثمار نسبت داده و بیمعنی بودن این افکار را خاطر نشان نمودی و هم ثابت کردی که من ببخشید نوع بشر که من هم یکی از آنها ام نظر به طی مراتب و مدارج ارتقا فی خود شان مخلوق عالی و منتخب طبیعت بوده و اکنون در کره ارض فعال می‌باشی (ایده مطلق اند) پس بگو تو طبیعت نیستی که با این هوای امرانه در حالیکه در آتش تب می‌سوزم و در طیش و اضطراب این مناظره طولانی را بامن لغز کرده و هر دم بر من میتازی و مرا صخره میکنی و خطای گفتارم را بر خرم میکنی ؟

ناشناس - طبیعت !! اولاً مرا فعال می‌باش خواندی ولی بعد ها فهمیدی که ایده مطلق فعال می‌باشی قادر متعال و یک عده کلمات که دین فروشان ... و تاجران بنی اسرائیل به بشریت تحفه داده اند همه دام فریب و آله استثمار بوده بشر اولیه همینکه در قبال جنون های عدیده طبیعت مثل سیل های خروشان زاله و برف های شدید - زلزله و لرزش زمینی که انرا بزرگترین اتکا خود حساب میکرد رعد و برق و حریق های مدحش که با برق به وجود آمده و جنگلی که با برای او بود میسخت مهوت و حیران مانده و چون انسان در سلسله دنیای حیوانات اولین مخلوق بود که صاحب قوه ادراک و تصور و تخیل شده بود به خوف افتاده و در هر روز آنها فکر نموده و برای آنها علتی تراشیده و خلق نمود نمود بالاخره انرا ایده مطلق خوانده و در دنبال این مخلوق وهم و خیال و خوف خود به سجده افتاده و از وی تمنای لطف و رحم نمود گویا ایده مطلق مخلوق خوف و امید بشر بوده که از ادراک و تعهد تفسیر قوانین طبیعت عاجز بود - در اوایل برای همه چیز خدائی تراشیده و به هر کدام نام و نشان داده که لامثال برای آنها از چوب و سنگ ساخته و مانند قدیم روابط و دوستی ها و دشمنی ها برای آنها قایل و حتی انسانهای متغایر

و نامدار را بر تبه خدائی می‌رسانند - ولی بعد ها یکی از شاهان اوامر خود را به نام دین بر مردم تحمیل و نام منجی شد و از اساطیر بنی اسرائیل و خرافات و بی دانشی در بین بشر حاکم شد استبداد از این حمامه و فیلسوفان مرتجع و درباری مانند ارسطو که دین و استبداد را جز لاینفک هم حساب و سلطه اقلیت را بر اکثریت طبیعی دانسته و برای بشر از ده قرن کلیسای مرتجع مسیحیت و دنیای مردم را اجاره گرفته بود - او را مانند ابای قدسین کنیسه تصدیق میکرد و نظریات مرتجعانه او را به رسمیت می‌شناخت و مال کلیسا میدانست و در مردان ازاد میخواه مانند گالیله و امثال آنها را در رد و مخالفت با ارسطو تکفیر نموده سپس یک نفر از همان اقوام بنی اسرائیل و مردم قبایل عدیده و کوچکی که در شاداب زیست دارند و هم افسانه های پیامبران و کتاب های قدس که ساخته و پرداخته و بافته آنها که مملو از حکایات و جنک و جدل قبیلوی آنهاست برخوایسته و دین موسوی و عیسوی که اجداد ما قبل او ساخته بودند مطلق ساخته و با تعدیلات و اصلاحات که در آن وارد میکرد آنها ... نام نهاده و یکی از خلف ساده به فکر جهانگشائی افتاده و دیگران از او مطابعت کرده و به این صورت افسانه و اساطیر مخرف و بی معنی و بی حقیقت سامی یا بنی اسرائیل مانند غرب در شرق هم انتشار یافت و طبعاً یک عده مردم مفت خوار و شارلتان بادیین غرضی مردم را استثمار نموده و لو اباسات بسیط و ساده اولیه ادیان بگی از بین رفته مردم بگی از آنها بیخبرند ولی با انهم ستمگران و استثمار کنندگان که دین و ... را به هم - بهترین وسیله گمراهی لغفال و استثمار بیشرمانه همه جنایات خود را حامی و ضامن ادیان قلعیدار و به این صورت مردم جاهل و بیخبر را قرن ها به این دام های رنگین و باغهای سرخ و سبز فرویت دهند - این بود - افسانه مختصر ادیان و علت تولید آن - بلی یگانه عامل تولید مفکوره پرستش خوف و امید است و طبعاً یک عده عوامل دیگر مانند تحریک مردم و سوق آنها برای غایه های ملی و قبیلوی و غیره هم در این گیر و دار ها دخیل بوده است و ادیان که ایمان یه غیر و ماورای طبیعت است تماماً از ساحه عقل و علم خارج بوده و در تطب مخالفت علم قرار گرفته اند . پس اول مرا ایده مطلق و فعال می‌یاش خوانده ولی اکنون طبیعت میخوانی - باز هم اگر طبیعت زنده بخوانی گویا به معرفت نزدیک شده ای !! خوب است کم کم به هم نزدیک شده میرویم به خطای خود و کلمات ارتجاعی اعتراف نموده میروی و دیگر قبل از شناخت کامل موافقت تام خود را با من اظهار نمیکنی - اما بهتر است قبل از اینکه مرا خوب بشناسی خودت را به من معرفی کنی بعد از آن - البته مرا خواهی شناخت.

من - عجب ؟؟ مرا نمیشناسی ؟ اما باز هم درین عالم اضطراب درد و تب سوزان به سرختم آمده مرا به حالم میگذاری و اگر مرا نمیشناختی چگونه به شکنجه و ازارم کمر بسته و میل داری خواهی نخواهی با تو حرف زنم.

نمیدانم خود را چگونه و از چه ناحیه به تو معرفی کنم من موجودی ام از عالم بزرگ حیوانات که در اثر طبیعت ارج ارتقاء بالاخره از همه برتری یافته و در رأس زیننه تکامل و ارتقاء قرار گرفته ام و گویا که اکنون از نوع بشر نمایندگی میکنم که امروز در کره زمین فعال مایشاء قادر توانا است و در حالیکه خودش به طبع قوانین طبیعت به وجود آمده و کسب تکامل نموده است و اکنون میتواند قوای طبیعت را به نفع خود استخدام و از آنها تقلید نموده و به سوی تکامل میرو و عوامل ارتجاعی را که برای قرن ها از پیشرفت اجتماعی بشریت مانع آمده اند از بین ببرد.

از نقطه نظر اجتماعی من یکی از افراد صنف سوم اجتماع ام که پس از خلق مفکوره ملکیت شخصی که رفته رفته منجر به ملکیت بورژوازی و سرمایه داری شده است از همه چیز محروم بوده و لو خودش خالق همه چیز در کین بوده است. مرا و صنفم را رنجبر - کارگر بینوا - فقیر و پای لچ - یخن کنده - اواره مرد کار - نام داده اند صنف اشراف و سرمایه داران صنفی که از جهالت و بیخبری بینوایان و رنجبران کسب قدرت نموده و حاصل کار کار را دزدیده و این محصول دزدی اجتماعی و اشکار خود را به شکل قوه تحکم و اجبار و سلطه و فشار تحول داده اند مرا و صنفی را که به ان منسوبم از ارزاظ ل و اوپاش میخوانند اگر هنوز هم مرا - شناخته ای بایست که بگویم که من به طبع اصطلاحات و مقالات اجتماعی و صنف محروم و فاقد همه چیز کینجی اند با ثبات و زحمت کشی و بالاخره لقب دکتوری بدست آورده و قبالة رویاه مانند را بنام دیپلوم گرفته ام. گام کنم اکنون تاحدی مرا شناخته ای.

ناشناس - (با خنده و استهزا حرف مرا قطع میکند) چه جوابی جامع ؟ جوابت عینا به جواب موسی قهرمان افسانوی واسطیر بنی اسرائیل میماند که داستان و افسانه مباحثات او با ایدیه مطلق مخلوقه تخیلی بنی - اسرائیل در چار کتاب به اصطلاح مقدس که مانند همه پیامبران افسانوی فقط محصول تصورات مردم مذکور (کلاه شب پوشک مانند که جزیره نحای عرب قرار گرفته و از مصر تا عراق عرب تعدادی میکند) مذکور است . طولانی ولی فاقد حقایق است من میدانستم که تو از جنس حیوان و نوع بشری و در طی ملیون ها سال به این مقام تکامل واطی شده ای بلی نوع بشر در کره زمین مترقی ترین و عالی ترین محصول ارتقا است اما در کائنات که لایتناهی را نمایش میدهند شاید موجودات متکاملتر و عالیتری موجود باشد تا چه حد انسان خود را خولو و جاهل است ! این موجود ولو از نقطه نظر ساختمان و ترکیب یعنی نظم و اهنگ و وظایف و - میخانیکیت اجرای وظایف پیشرفته ولی باز هم این تکامل ارتقا از نقطه نظر قانون مبارزه برای بقا بوده و توانسته است در طی ملیون ها سال که از ظهور ران میگذرد به حیات و ابقای نوع خود ادامه دهد - مگر با آنکه بیست هزار سال از مدنیت بشری گذشته ملیون ها افراد این موجود خود خواه اسیر اوهام و خرافات و جهالت و بیخبری بوده و به مراتب از اسفل ترین حیوانات در عقل و تفکر و اخلاق پائینتر مانده اند من اینرا هم میدانستم که از صنف سوم مطرود و مردود اجتماعی بوده و بی آنکه با تفاخر و تظاهر بگوئیس میدانم که کلفند یا ورقه بی قیمت را که در دنیای سرمایه داری بسی مردم با پول انرا میخرند بنام دیپلومه . دکتوری بدست آورده ای - من فقط میخواستم که تو در صف مردم گینی کی هستی و چه هستی ؟ اما تو با آنکه علی لنگ تب را مکررا بهانه میسازی یا وه سوائی کرده و چون بعرض پرگوئی گرفتاری شاید مکررا اصالت خود را شعوره و از همه سجده و اکرام طالبی .

سوال
من - آقای ناشناس مانند شعر شعرای مرتجع که کلام نظم و اهنگ را فدای قافیه ساخته و دیوان های - متعددی را با کلمات بی معنی تصوفی سیاه کرده اند موهوم و گنگ بوده لاجرم با حدس جوابی گفتم . درست است که من بعرض یا وه گوئی و پر حرفی گرفتارم ولی من تبلیغ را موثرترین و توانا ترین سلاح شناخته و در هر جا و در نزد همه کس انرا بکار میبرم - اکنون که سوالت روشنتر است باید بگویم که من و مردمیکه درین خان زندگی میکنیم در صنف مردم کیتی هیچ قاضی نداریم پس من یک نفر از مردمی ام که با داشتن - افتخارات بزرگ تاریخی از صد سال به اینطرف در خواب جهالت گرفتار بوده و سیاهترین لکه را در نقش

زمین تشکیل میدهم ولو باز هم برنجی و بمن طعن و لعن کنی مجبورم که بگویم حبشی های قلب افریقا نسبت به ما هشیار تر و ضرر تر ویدارتر بوده و یا شعور کامل برای حق خود مبارزه میکنند صد سال اولتر مرغ - طلائی هند چندین قرن اسیر دست نا بکار فرهنگی ها بوده و امروز از حقوق و آزادی های نسبی برخوردار است کمحتی ما هم از آن محروم هستیم . ولی ما نمونها امروز ازین حقوق محرومیم بلکه معنی حزب آزادی نسبی " نوع پرورازی " را هم نمیشناسیم بلی ما تا امروز نمیدانیم یک رازه بزد یکدسته اجیر و غلام که ابا و اجداد " جاسوس و غلام فرهنگی بوده اند بر ما مسلط شده و بناموس و شرافت ما پا گذاشته و ما را برای فقر اض شوم با بیشرمانه ترین طرز استثمار مینمایند . این اداره دزد و مشترکین که پدران شانرا تاریخ به نام - بزرگترین خائنین ملی قید کرده است ما را مطیع سنت خائینانه و سیاست نامردانه آقایان لندننی خود یعنی سیاست تفرقه و سیادت حکمرانی کرده مردم شمال را بر علیه جنوب و جنوبی را بر علیه شمالی صافی را بر علیه خوکیانی و خوکیانی را بر علیه صافی و درانی بر علیه غلزائی و غلزائی بر علیه درانی استعمال و ما را به نام تاجیک و ازبک و ترکمن و پشتون و تورغوند و سپید غوند شیعه و سنی هزاره و صد ها ازین اسم و رسم ها تجزیه کرده و تفرقه نموده به این روز سیاه نشاییده اند بلی ما از بیخبری و جهالت خود نمیدانیم که ما بدست خود تیشه به ریشه خود زده و عسکر و یک عده مردم جاهل و بیخبر شب و روز در زیر فشار و شکنجه و آزار قرار گرفته اند برای یزد نفع یک صنف دزد بر همه دیگر تاخته و خون هم دیگر را میریزیم . اساسا این - دستگاه شوم صنف دزدان بر بیخبری و جهالت ماقرار دارد و در حقیقت عسکر که از افراد مستعبدیده مطیع تشکیل شده و اکثر مامورین دولت (به جز انهاییکه در چهر و چپاول و جفا کاری و دزدی با خائنین بزرگ شریک اند) ستار و از جنایات و دزدی های بیشرمانه خائنین خوب واقف بوده ولی باز هم فقط همین چند نفر جاسوس خانه زار بدوش ما سوار بوده و تمام محصول کار و رنج و ابله دست و عرق جبین ما را دزدیده و صرف تزئین قصور خائینانه خود میسازند . اما ما از خود خوف داریم و نمیدانیم که ما خود این بنیاد ستم را برقرار داشته و برخورد ستم روا میداریم - قوه ایکه اوامر زشت و بیشرمانه جفا کاران را بر ما جریان میبخشد اتشیکه خانمان و شرف و ابروی ما را میسوزد و ازین میبورد از خود ماست . و اگر ما صنف رنجبر و محروم و بینوا که طعمه این آتش و هدی تمام ستم ها و مظالم به خود امده و به شعور صنفی مسلح شده و دوست و دشمن خود را بشناسیم افکار قبیلوی و قومی و گوندی را که ستگران بر ما تلقین کرده اند - ترک دهیم و مرد وار برای حق و آزادی و نجات خود قیام نمائیم در یک لحظه این بنیاد ستم و ازگون و سرنگون گردیده و یک منت دزد ستکار با خواری و شرمساری در زیر لگد های ما ازین بروند . پس من در صنف مردم (خلق) کیتی یک فردی ام که به کلی ارزش و مقامی نداشته و جرئت ندارم با گردن افراشته در صف مردمان آگاه و مبارزین دنیا قد علم کنم و باید اعتراف نمایم که در قبال سر افکندی و خجالت ورق پاره که دیپلوم نام دارد و یا صفات و محاسنی که برای خود شمرده ام تماما بی ارزش و فاقد اهمیت است . پس مانند همه - مردم صنف خود باید بفجهالت و بیخبری خود اعتراف نمایم و نمونها حق ندارم خود را برتر و بلند از سایر مردم معرفی کنم و به گفته تو طالب سجده باشم بلکه باید بدانم و بگویم که در همه روی زمین مخصوصا در شرق از همه همسایگان خود جاهلتر و بیخبرتر و ترسو تر و جبون تر بوده و کوچکترین افتخار اجتماعی نداشته و از تمام مردمان کیتی عقب مانده تر و اسیر تریم و هیچ مستعمره مانند ما فاقد حق و محروم از همه

نبوده و نیست .

ناشناس - اکنون که تا حدی خود را معرفی نمودی و باز يك مشت معلوماتی بر سرت نهاده ایم کشیدی و از خود حرف زدی و به تصور خود اعتراف کردی . باز هم خوب است از افکار خود درین زمینه با من صحبت کنی تا من بدانم که افکار ارتجاعی است یا ترقی و اگر امروز در بادیه جهالت و گمراهی می خبری گرفتاری افلا برای فردا ، برای نجات خود از جنگال جفا کاران و دزدان چاره سنجیده و فکری کرده ای و یا نه ؟

من - (با دل تنگی اهی عمیق) امروز باز به يك امتحان دشوار تر گرفتار شده ام و ان اینکه ناشناس سویه دانشم را آزمایش میکند اقا من کجا دعوی معرفت کرده ام - اگر تو نقشه امتحان را پیش آورده ای آیا میدانی که ما در يك جهنم سوزان زیست داریم که دست جنایتکاران تا امروز دروازه های دنیا و معرفت را بروی ما بسته اند و لو سالیانی (اند سال) میشود تخته سیاهی استعمار که بران نوشته بودند داخل شدن درین سرزمین شدیداً ممنوع است به صورت ظاهری از دره خیبر دور شده است . گذشته کان ما و لو به صورت انفرادی به هر اسم و رسم بر علیه خیانتکاران جانبازی کرده اند اما کوچکترین اثری که ما در زمینه سیاسی رهنمونی کند از خود بیادگار نگذاشته اند و کسی هم نبوده که به رهنمونی سیاسی نماید .

میدانی که من در زیر تربیه غلامان استعمار و ارتجاع درس اموخته ام و لو خود را مجاهد و دشمن فرنگی نمایش و جلوه میدادم . سپس هم با کسانی که مرا درین زمینه تشویق کند و یا از حقایق مثبت گیتی به من درس دهد مواجه نشده و گو یا شخص خود روی هستم که يك پدر و مادر - مهربان و از نظر دینداری و حسن ملی محبت خلق را فقط به من تزریق کرده اند و همین شاید مرا در حیات رهنمون بوده است پس بفرما اقا از من چه انتظار داری ؟ البته بعد ها بصورت قاچاق چند کتبی محدودی را از پیشوایان بزرگ خلق مثل مارکس - لنین و استالین را مطالعه نمودم و به افکار و عقاید خود نظم و رونقی دادم ولی باز هم سویه معلوماتم بسیار پائین و افکارم بسیار در زمینه حقایق تاریک است . اما فقط میدانم دایماً خطابم متوجه به خلق و عدم آگاهی مردم بوده و گویا از فلاسفه مرتجع که خادم استبداد و طرفدار کیف و کان بوده اند مانند ارسطو فاحشه عالضای امروزی دست تگدی برای استرحام به سوی مرتجعین دراز نکرده ام . البته اینها خوب میدانم که بدون داشتن يك حیت و قدرت طوریکه مثلاً عرض نمودم نجات ما امکان ندارد که برای این کار پروگرام طبعاً ترتیب و یا يك عده - دوستان مشوره نموده ام و باید به آقای متحن خود بگویم که هدف سیاسی ما قایم ساختن حکومت خلق (توده رنجبر ملت) و تدوین حکومت برای تاه مین اینها هدف اقتصادی ما بدست گرفتن هر گونه وسایل تولید و تولید و تاه مین عدالت در توزیع و ازین بردن امتیازات صنفی و طبعاً با طی مدارج تکامل اجتماعی تشکیل يك جامعه بی صنف (بی طبقه) و کارگری است که استعمار انسان را توسط انسان از بین برده و بار دیگر به عوام فریبان و دزدان اجتماعی موقع داده نشود که حاصل رنج و کار ملیون ها رنجبر و بینوایان را بدزدند و توسط ان قوه ارتجاعی و استبدادی خلق نمایند و به مردم تحکم و ظلم نمایند هدف بین المللی ما اطاعت از قوانین متفقاً علیه استعمار بین المللی و خدمت در راه نظم و سلاخ عمومی گیتی و نجات بشریت از شر استعمار و استعمار است . البته اظهار اینگونه پروگرام چیزی و تطبیق ان در ساحه عمل چیزی دیگری است اما مطابق به تعلیمات پیشوایان بزرگ خلق خوب میدانیم تا يك جمعیت قایل بمیک

مفکوه انقلابی و ارتقائی نباشد نمیتواند انقلاب اجتماعی را ایجاد و خلق کند البته در هر موقعی در باره تاکتیک و استراتژی جمعیت خود (که طبعاً هنوز به جزیک قوه بسیار کوچکی موجودیت خود را اثبات نکرده است) فکرموده و دوست و دشمن صنف خود (رنجبران) را تشخیص نموده و برای احیای شعور صنفی و نشر این هدف اساسی و مقدس در بین توده سعی کرده میرویم اگر گفتار آقای معتمد مرا نمره کامیابی دهد خود را مهود می‌شناسم .

ناشناس - خوب است قیل از اینکه انتخاب کنم دلت را خوش سازم تا حدی به اصول و نظریه - انقلابی و ارتقائی اشنائی داری اقا باز مرا به استهزا متحن خوانده و حرف خود را از امتحان اظهار مینمائی ؟ نمیدانم که هر فرد بشر و هر جمعیته دایماً در سیر حیات اجتماعی خود در هر روز و هر ساعت مفروض به آزمایش و امتحان بوده یک فرد مستشعر باید خود را در هر زمانی با امتحان و آزمایش مواجهه دیده حاضر و اماد مباد . روزگار خواهی و نخواهی همه روزه ما را امتحان و آزمایش میکند و حقیقتاً ابقای ما مربوط بمجوابی است که به این آزمایش داده و سر نوشت خود را تعیین میکنیم . اکنون که به اضطراب و بیقراری خود را میخواهی از چنگ این مبارزه فکری نجات دهی و از امتحان میترسی باید صاف بگویم که مرتجعین ، انهاییکه میخواهند با دسائیس و حیل مردم را فریب دهند و در تحت عناوین مطمئن آنها را استثمار نمایند امروز امتحان در میدان عمل و نظر خوف دارند زیرا میترسند که امتحان پرده از روی - جنایتکاری و حيله گری آنها بر میدارد اما جانم ! تنها معتقد بودن به یک نظر ارتقائی و انقلابی کافی نیست بلکه عملاً وفا داری خود را به این هدف اجتماعی و اصول فنی ثابت کردن لازم است . برای انجام یک نظریه فنی (مرفقی) در ساحه عمل داشتن تجارب سیاسی لازم است اگرچه اساس مفکوه فنی در هیچ جا فرق نمیکند و تخلف از اساس آن ارتجاعی است اما روشن تطبیق یک مرام و اساس فنی و ارتقائی در هر مملکت با مشخصات و ساختمان آن جامعه و عوامل حاکمه در محیط و ترکیب جمعیت و روش دسته های ارتجاعی در آن جامعه تناسب مستقیمی داشته و طبعاً تخنیک جداگانه را ایجاد میکند اکنون بار دیگر با امتحان مواجهه شود خوب است درین زمینه هم نظری خود را اظهار و از شروط انقلاب حرف زنیم .

من - من همه عمر با امتحان و آزمایش های بزرگی مواجه شده و اکنون از هیچ گونه امتحانی خوف ندارم اما سواً لت بسیار مهم و طبعاً توضیحاتی مفصلی میخواهد . به اساس تعلیمات پیشوای بزرگ خلق یعنی - لنین " برای تولید انقلاب در یک مملکت دو شرط لازم است که شرط اول عبارت از عدم رضائیت مردم از طرز اداره و ثانوی عبارت است از عدم اقتدار حکومت به مراجعه به خط مشی اداری است که سابقاً وسیله - تحکم و استبداد بوده است " (عفو کنید که عین کلمات بیاد من نیست و فقط مفهوم انرا به عبارت خود تذکر دادم) به روی این اصل مملکت برای انقلاب حاضر است زیرا عموم طبقات حتی انهاییکه صنف متوسط درین گیر و دار منافع دارند مخصوصاً طبقه بینوا از حکومت و دولت بیزار بوده و یک دنیا شکایت دارند و بیروز حکومت بمشکایات مردم جواب قاطع میداد و انهم مراجعه به زور و فشار و نوب سر نیزه بود ، اما امروز حکومت قادر نیست که علناً به زور مراجعه نماید و لو با پنبه مردم را هلاک کرده و در جائیکه مردم مقاومت ننمایند هر گونه فشار را وارد میکند اما باز هم فشار مانند بیروز علنی و بی خوف نیست . تنها عاملیکه بانیست انقلاب را در مملکت آورده و این دستگاه متزلزل را که بر بیخبری مردم از حقایق (خوف بیجا و یا خوف از خود) استناد دارد و از کون سازد امروز همه ملت افراد عسکر و خودشان که اله استبداد شمرده میشوند در فشار و

مظالم به جان آمده اند . ولی در اثر جهالت و بیخبری فقط به اساس فرمول خائنانانه ' تفرقه و سیادت -
 مملکت اداره میشود و از طرفی هم مردم از قوه خود وقوف نداشته و نمیدانند که همه چیز به دست آنها بوده
 و به جز چند نفر صاحب منصب عسکری و چند نفر صاحب منصبان بزرگ ملکی و طبقه حاکمه مسلط دیگران
 همه با توده ملت صمیمیت دارند و با آنها هم دردد اند . بد بختانه درین مملکت کوچک چندین قوم وجود
 داشته ولی با انهم در مملکت به صورت عمومی سه طبقه موجود هست . اول طبقه ' اشراف و سرمایه داران
 بزرگ اولیه هم امروز سرمایه دار بوده و گویا هر دو یک طبقه اند ولی با هم حتی سرمایه داران هم مانند
 مملکت سرمایه داری تا ' مینات جانی و مالی نداشته و مانند دنیای سرمایه داری نمیتوانند اراده خود را
 بر حیت قانون بر مردم تحمیل نمایند زیرا اقتدار حقیقی بدست اشراف است دوم طبقه ' متوسط که یک عده
 قلیل قریب به طبقه ' اشراف و سرمایه دار بوده ولی اکثریت شان روز به روز به طبقه ' محروم و بینوا نزدیک میشود
 و خود شان نیز این خطر را حس کرده اند در بین اول و ثانی ملاک ها هم شامل اند ولی ملاک های طبقه -
 متوسط دسته ' اخیر نیز روز به روز جای خود را به ملاک های درجه اول میگذارند اکثریت ملت را توده ' محروم
 بینوا تشکیل میدهد قسماً ' کارگر قسماً ' مزدور و دهقان اجیر اند . اما چون تا امروز اقتدار حقیقی
 به دست اشراف و طبقه ' حاکمه است هیچکدام از این صنوف دارای تشکیلات صنفی مشخص به خود نیستند
 اما طبیعی است که دو صنف بالا ولو علم و معرفت اساسی هم ندارند اما شعور در صنف بینوایان تا هنوز
 بیدار نشده است این است که در جهت شروط اساسی انقلاب آماده ولی دسته ای که به یک فرم (اید و لوی)
 و نظریه ' انقلابی متورق ایفان داشته و با تاکتیک و استراتیژی سنجیده و فنی بر علیه این دستگاه متزلزل کار
 کند ، وجود ندارد . البته جای تعجب هم نبوده و کسی را هم نمیتوان مجرم و ملامت قرار داد زیرا از
 پنج شش هفت سال به این طرف تازه صدای مردم بلند شده فقط سه سال اولتر برای اولین بار در تاریخ
 این مملکت و این حکومت ملت دست به یک مظاهره که شکل مبارزوی داشته است زده است این دستگاه اساسی
 کار و تعداد بزرگ کارگران وجود ندارد و چون یک تعداد بسیار کوچک کارگر موجود است
 طبعا ' تشکیلات کارگری هم موجود نیست طرز تبلیغ هم نظریه نبودن آزادی تبلیغات و نشرات دشوار است .
 تشکیلات حزبی هم مجاز نیست و طبعا ' یک نوه ' کوچک حزبی مخفی به یک پیمان ' بسیار ناچیز به
 احیای شعور صنفی توده و حاضر ساختن آنها برای مبارزات کوچک آماده میکند اگر چه توده ما در
 همه جا مستعد و قابل تربیه بوده و میتوان از آن ها استفاده نمود اما در حقیقت استبداد متعادی و -
 بسیار سیاه اقوام زیادی را تخریب نموده است . در اکثر نقاط مملکت دست جنایتکاران روحانیون (پیرها)
 تا هنوز بسیار قوی است پس ما ولو بلا استثنا ' به تنویر افکار مردم و احیای شعور صنفی میکوشیم اما کوشش
 ما بیشتر متوجه طبقات و مردمان مستعد تر که کمتر کاسب شده اند باشد . سوم دهقان افغانستان مانند
 اغلب دهقانان گیتی بسیار شیفته ' زمین است اما چون اکثر آنها محروم و به حیت دهقان اجیر کار کرده اند -
 مستعد کار اشتراکی و دسته جمعی میباشند پس ازین اجتنال باید عرض کنم پروگرام و مرام جمعیت (حزب)
 سوسیالیستی (مارکسیستی) بوده و هدف نهائی ما کمونیزم است و برای توده ملت ما مانند همه توده های
 رنجبر کیتی هیچ دوا و وجود نداشته به جز کمونیزم و هیچ مسلکی ابرای نجات نداده و نجات داده -
 نمیتواند

اصلاح طلبی احیای اساسی دین... و پروگرام های اصلاحی دیگر گذشته منورین مرتجع پیشنهاد -
 میکنند به جز طولانی و دردناک ساختن مرک متعادی مردم سودی ندارد. البته به اساس گفته های پیشوایان
 خلق " من اندسته منورین را که بنام ملت و وطن در حقیقت برای استبداد و سرمایه داری خدمت میکنند
 و جان کنی مردم را متعادی میسازند رخاين تر و ضرر تر دانسته و مبارزه را با آنها الزام نمیدانم مثلا -
 حزب کارگر در انگلستان را که در زمان تهدید خطر سرمایه داری کابینه و جبهه متحد (کوالیسیون)
 را تشکیل میدهد و عناصر منور ولی خائین و ناموس فروش که به مراتب از جمعیت (حزب) اشراف و سرمایه
 داران خائینتر و دشمن رنجبران اند زیرا آنها حاکمیت و تسلط استبداد و استثمار و سرمایه را
 بیشتر طول داده و مردم رنجبر را از هدف اساسی دور ساخته و نمیگذارند که مردم بر شعور صنفی خود -
 مطلع شده و از حقایق مسلمة کلماتشان به ان مربوط استگاه گردند. این است عقاید و نظریات من.
 ولی طبعاً تجربه سیاسی من نیز متناسب با محیط است که در ان پرورده شده ام و - معالاف
 نه تنها مالك ازاد همجواری که در انجا دولت های خلقی برقرار اند ولی در جوار ما قرار گرفته اند -
 (جماهیر شوروی) ندیده اند بلکه تا کنون قسمت اعظم ادبیات و معلومات اساسی و علمی را مطالعه هم
 نکرده و طبعاً باید هم اعتراف نمایم از بسیاری حقایق مسلمة و قوف ندارم. البته در تطبیق يك پروگرام -
 ارتقائی در تاکتیک خود شرایط ملی را تا حدی که ادراک کرده ام و ادراک کرده میروم مد نظر قرار داده به
 اساس ان پیش میروم اما باید اعتراف کنم که من در فقایم تا کنون يك قدم ولو هم بسیار کوچک باشد برداشته
 و کاریکه شایان احترام و قابل تذکر باشد (مخصوصاً خودم) انجام نداده ام ولی چون توده ملت را
 مستعد و قابل تربیه دانسته مخصوصاً من استعداد بزرگ توده " ملت را ستایش کرده و حتی میپرستم. و
 یقین کامل دارم که ملت روزی با مطابعت از يك مرام اساسی و شرقی باز هم همان افتخارات
 بزرگ باستانی (شکستادن و راندن فرنگی ها از وطن) خود را مالك شده و چون استعداد قوای (خفا)
 توده ملت در مملکت ما خیلی عالی است میشود همه این سیاهی ها زشتی ها را از بین برده و توده ها را از
 يك مرک هولناک نجات داد. ولی باز هم باید تا بگویم که بطور کلی استعداد بسیار متعادی که از دو قرن
 به اینطرف مخصوصاً از زمان امیر طعمون (امیر عبد الرحمن) تا امروز ادامه دارد بسی رزایل و فساد را در
 توده " ملت زرق کرده که از دربار که ضعیف و سر چشمه رزایل و جنایات است درین مدت بصورت متوالی و لاینقطع
 تخمه فساد و رزایل در بین ملت نشر یافته اما باز هم طوریکه کورگی در يك اثر خود مینویسد " در زیر این
 توده " سیاه خاکستر قوغ های درخشان پرنور و آتشین تا هنوز وجود دارد که میتواند با تنفیه سعادت
 ملت تا " مین شود " فد اکاری برای حفظ و صیانت همان استعداد (خفی) که همان آتش مقدس و درخشان
 است که بایست هرگونه ایثار و فد اکاری بعمل آید و گذاشته نشود که این نور آتش توسط خیانتکاران منطقی -
 گردد. البته تنها قول کافی نیست و برای اثبات ادعا دادن امتحان در ساحه عمل لازم است و بزرگترین
 امتحان عمل همانا عبارت از مبارزه صبر و ثبات در مقابل آزار و فشار دزدان اجتماعی است تا به این وسیله
 دیگران هم توان قلبی و معنوی پیدا کرده و طبعاً به اثبات مقاومت و استبداد را میشکند بالاخره فتح
 اخیری و نجات توده " ملت میسر میشود.

نا شناس - بلی امروز ملت ناتوان و ضعیف و دچار تفرقه بوده و به اساس قانون تفرقه و سیادت اداره -

میشود پس تنها یگانه راه نجات توده ملت متحد شدن است . اتحاد بوسیله يك جمعیت خلقی حاصل میشود یعنی يك مده مردم يك پروگرام ارتقائی را قبول کرده و در آن پروگرام جمع شده و با تشکیل قوه و قدرت مرام - خود را بالاخره عظمی سازد البته این امر هویدا است اما باز هم نگفتی که کدام صنف خوتر میتواند این منظور را عظمی سازد .

من - شاید بصورت مبهم تذکر دادم که غایبه ما از تشکیل جمعیت عبارت است از متحد ساختن توده ها ، اما اینك روشنتر بگویم که اینكار یعنی براه انداختن رژیم استبداد فقط و فقط از توده محروم و بینوای ملت - ساخته است که محروم از همه چیز اند با قیام مسلح و همطوری که مارکس پیشوای بزرگ خلق میگوید مرمین عمل به جز زنجیر های اسارت خود چیزی را از دست نمیدهد زیرا چیزی ندارند که از دست دهند و دنیای را - کما می کنند درین توده محروم اکثریت ملت شامل بوده و عبارت است از یک عده کارگران کسبه کاران فقیر و بینوا دهقان مزد و بی زمین و حتی مامورین خورد رتبه و بینوا اند که طبعا تمام ویا اکثریت مطلق علکر هم شامل اند اینها میدانند که دولت خلق عبارت است از دولتی خود آنها ازین خود برای منافع خود خلق کنند یعنی نمایندگان خودشان که در نزد آنان مسئول بوده و از صنف خود شان باشد حکومت را تشکیل داده و قانون را که عبارت است از اراده دولت ها به میل و اراده آنها و لذا در نتیجه برای منافع آنها طرح کرده و گویا ماشین اراده و حکومت را به مفاد و منافع امروز و فردای آنها بچرخاند این دولت که از خود آنهاست هرگونه منابع تولید و تولیدی را که امروز بدست دشمنان آنهاست بدست گرفته و طبعا - انرا حسب مرام آنها چرخانده در توزیع عدالت را قایم سازد . امروز چرا صنوف محروم فاعده همه چیز است؟ زیرا دشمنان آنها یعنی اشراف و سرمایه دار و ملاك و يك عده شرکاء شان زمام دولت را بدست گرفته و اراده خود را بر مردم یعنی توده محروم تکمیل کرده و گویا قانون را برای منافع و مفاد خود طرح ریزی میکنند و از طرف دیگر تولید و منابع تولید را بدست گرفته و حاصل کار ملیون ها توده مردم را زدیده و به جیب خود میریزند . درین مبارزه توده ملت غالب است مشروط به اینکه شعور صنفی داشته و دوست و دشمن خود را بشناسند زیرا قوه عسکری همه از افراد ملت و صنف سوم و بینوا تشکیل شده و فقط چند صاحب منصب بزرگ که عده شان انگشت شمار است با قوه دولت همدردی دارند البته درین مبارزه از یکطرف دولت یعنی اشراف ملاك و سرمایه داران ملا ها و روحانیون اند که عده شان بسیار محدود و انگشت شمار بوده است . و در جبهه دیگر تمام توده بینوای ملت قرار گرفته است . امروز بازانکه تمام توده ملت ناراضی و حتی عساکر که هم از توده بینوای ملت اند ناراضی اند . چرا دولت دوام میکند ولو هیچ کاری هم از دست شان ساخته نیست و کاری برای منافع مردم انجام نمیدهد ؟ علت این امر هویدا است زیرا آنها با هم متحد اند شعور صنفی دارند یعنی در هر جا با هم همکاری های خیانتکارانه و از همدیگر پشتیبانی مینمایند اما توده ملت توده محروم بیخبر و غافل بوده چون از یکطرف اتحاد ندارند و آنها را نقشه های خیانتکاران به فرقه های بنام تاجیک از يك پشتون هزاره شیعه و سنی و غیره تقسیم نموده اند و از طرف دیگر چون شعور صنفی شان زنده نشده است یعنی دوست و دشمن خود را نمیشناسند دولت آنها را بر علیه همدیگر استعمال کرده و خود شان را بوسیله خودشان رگوب مینماید . پس داشتن شعور صنفی و مبارزه صنفی (طبقاتی)

یگانه راه نجات خلق بوده است. همین افراد صنف محروم در اثر یافتن این شعور با هم اتحاد نمودند. طبعا هیچگاه دشمنان آنها برای منافع خود آنها را نمیتوانند استخدام نمایند. البته هنگامیکه منافع صنف در بین امد مسئله تا جیک از يك و تركمن پشتون وغيره بگلی ازین رفته اتفاق جهانی به وجود می آید یعنی در هر گوشه جهان دولتهائیکه توسط توده ملت بوجود آمده مانند اتحاد جماهیر شوروی با ما هر گونه همکاری مینمایند ولی دولتهای سرمایه داری سر بسته آنها ایالات متحده آمریکا انگلستان و فرانسه است با ما هیچگونه از دشمنی و ضرر رسانی دریغ نمیکند. از طرف دیگر با داشتن شعور صنفی ما بطور قطع میدانیم و حکم میکنیم که - پروپاگند های سرمایه داری هر چه میگویند برای تفرقه و تشتت ما بوده و ما را فریب میدهند. و برعکس حکومت های خلق نظر به تجارت که درین راه دارند با ما دوستانه و برای منفعت ما امداد میکنند. همچنین نزدیک شدن به حکومت های خلق برای ما حتی لازمی بوده و به این عمل از یک طرف حیثیت و احترام مملکت خود را حفاظت مینمائیم و از طرف دیگر بنیان مجموعی حکومت های خلقی را تقویه میکنیم و هیچ در ضرری متوجه ما نیست. زیرا حکومتها شیکه توسط توده کارگر و محروم ساخته شده اند هیچگاه نمیخواهند که به يك حکومت کارگری تجاوز کنند زیرا این کار به نفع آنها نبوده و بلکه به نظرشان است ولی دایما دولتهای سرمایه داری در صدر اند که يك دولت کارگری را از بین ببرند زیرا اولاً تشکیل دولتهای کارگری به ضرر آنهاست و ثانیاً با ازین بردبار دیگر منافعشان تاءمین میشود و از جانب دیگر به بنیان مجموعی دولتهای خلق رخنه وارد میکنند و باز هم به نفع خود خدمت مینمایند اینک خوب روشن است که تبلیغات دول سرمایه داری درین مورد که فلان دولت کارگری دیگر تحکم و تسلط دارد بگلی بی معنی بی اساس و کاملاً دسیسه و فریب است زیرا غایه نظام سوسیالیستی قایم ساختن دولت خلق در جهان است و طبعا هنگامیکه توده ملت با شعور صنفی مسلح باشد ویا توده خود يك حکومت سوسیالیستی را برای منافع خود قایم سازند هیچگاه کسی نمیتواند بر آنها تحکم کرده ویا باز آنها را برای منافع خود استثمار نماید زیرا در اساس حکومت های کارگری سوسیالیستی استثمار وجود ندارد و برعکس اساس حکومت های سرمایه داری متکی بر استثمار بشر توسط بشر است یعنی يك اقلیت محدود و انگشت شمار تمام توده محروم را برای منافع خود استخدام و استثمار نموده و در حائیکه همه کار را رنجبران انجام داده و گویا هر گونه منافع را با کار خرد خلق میکنند از همه چیز محروم بود و حاصل کارشان به جیب چند نفر دزد و دشمن آنها میرویز اینها حقایق روشن و افتابی بوده و فقط دشمنان خلق با دسیسه و فریب به اغوای مردم سعی کرده و آنها را فریب میدهند.

ناشناس - تقریباً مناظره ما و شما خاتمه یافته و کم کم احساس میکنم که از شدت تب به سوی ضعف رفته ویا از سبب کم شدن تب به خواب میروی نمیدانم اکنون احساس کرده ای که من کیستم ؟

من - بلی اکنون میخانیکیت دماغ در اثر فعالیت خود عرق شدیدی به وجود آورده و تب را کمتر ساخته است اینک من دیگر احساس خستگی نکرده و هم ضربان قلب مرا انقدرها آزار نمیدهد حالا احساس میکنم که ترا خوتر شناختم زیرا سائل جواب دهنده خودم بوده ام (با خنده مدتی دل طلبی جام جم از ما میگرد آنچه خود داشت زیگانه تمنا میکرد) و فقط متفلسفانه در دماغم شاید از مدتی به اینطرف اثر نموده بودند اینک مبارزه در دماغم بوجود آورده و مناظره با لا را خلق کرده اند. به عبارته دیگر طوری که کشف حقایق

عصر و قیامت ار (پاولوف) روشن ساخته است که تمام فعالیت‌های دماغی ما یعنی فعالیت عالیتر عصبیه که در روز مرتجعین آنرا فعالیت روحیه مینمایند فقط عبارت از یک نوع عکسه های مشروطه بوده و همین عکسات مشروطه (تنبیهی و تهیه) اساس هرگونه فعالیت دماغی را تشکیل میدهد پس این مناظره فقط در اثر فعالیت هجرات دماغیه خودم به وجود آمده که این هجرات به نوبه خود عایتین محصول ارتقای ماده - بوده و به هرگونه منبهات محیطی جواب موافق داده و وجود هیله را صیانت مینمایند. پس این زاده ماده و انرژی بوده و فقط منبهات وارده در دماغ مسایل و عکسه که جواب آنها را تشکیل میداد جواب دهنده بود و گویا ثابت میشود که بشر عالیترین محصول ارتقاء است در هر حالی قادر بکار بوده. دماغ بشر که عالیترین محصول ارتقاء در عالم وجود اند در هر زمان ولو شخص در باد آتش تب هم بسوزد به مقابل منبهاتی که وارد میشوند جواب داده و یا بمعباره دیگر بصورت اساسی بکار میکند. اینست از عظمت قوای بشر که فقط از اثر تربیه منکشف میشود و میتواند مانند ایده های مطلق اساطیری و مخلوق افکار و تخیلات بشر از قوانین بشر تقلید نموده و آنها را برای منافع و بقای خود استخدام و حق مشروع بگوید. مطلق و فعال مایشائی خود را اثبات نماید بلی بشر را که منتخبترین و عالیترین مخلوق ارتقاء است طبیعت برترتبه فعال مایشائی و ایده مطلق در زمین رسانیده ولی دین و ارتجاع این موجود عالی را به خصیص ذلت و اسفل السافلین - بد بختی و تیره روزی رسانیده و چون برای انکشاف قوای خفی و بسیار بزرگ او موقع نمیدهد لذا بشر بد بخت و این اشیر اوهام و تصورات وینده رسوم و عادات زشت مانده و یک عده افسانه های بی معنی را حقیقت - دانسته و به دست خود تیشه بمریشه خود زده و از قوای خود بیخبر و در پنجه استبداد فریاد میکشد و خون دل میخورد ولی نمیداند که فقط خودش بر خود ستم کرده و اگر خرد را میشناسد و به قوا و استعداد خود و هم نومات خود خوب مستشعر و آگاه گردد صنف محروم و بینوا در سراسر کیتی باهم متحد شوند و برای ثانیه بنیاد ستم و استبداد استثمار را که بر جهالت و بیخبری آنها استوار است باقی نماند. من این مناظره را که در حال تب شدید در شب بیست و یک یازده هزار و صد و سی و سه در دماغ در جریان بود. ۲۶/۱۱/۳۳ در روز بیست و شش یازده سی و سه که دستم توان گرفتن قلم را پیدا کرد نوشتم و طریقه در سر صفحه عرض نمودم در اثر خرد وانی های مستبدین برای تفتیش محبس که برای اولین بار به سوی شفاخانه نیز آمده بودند آنها را پاره نموده و سپس بار دیگر آنها را نوشتم.

تکثیر از طرف :

اتحادیه محصلین افغانی هانور
عضو اتحادیه عمومی محصلین افغانی خارج از کشور

۱۳ / ۱۱ / ۱۹۷۶